

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گریزگاه بی‌گامی

در شرح فصوص شیخ طایبی (۴۵)

پنج‌شنبه ۲۷-۰۷-۱۴۳۴؛ ۱۶-۰۲-۱۳۹۲-۰۶-۰۶-۲۰۱۳

I. فص حکمت نفثی در کلمه شیثی

1. متن و ترجمه:

و هَذَا كَلِمُهُ مِنْ أَعْطِيَّاتِ حَقِيقَةِ الْخُصْرَةِ الْمُتَجَلَّى فِيهَا الَّتِي أَنْزَلْنَاهَا مَنْزِلَةَ الْمَرَايَا. فَمَنْ عَرَفَ اسْتِعْدَادَهُ عَرَفَ قَبُولَهُ، وَ مَا كُلُّ مَنْ عَرَفَ قَبُولَهُ يَعْرِفُ اسْتِعْدَادَهُ إِلَّا بَعْدَ الْقَبُولِ، وَ إِنْ كَانَ يَعْرِفُهُ مُجْمَلًا. إِلَّا أَنَّ بَعْضَ أَهْلِ النَّظَرِ مِنْ أَصْحَابِ الْعُقُولِ الضَّعِيفَةِ يَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ، لَمَّا تَبَيَّنَ عَنْدهُمْ أَنَّهُ فَعَالٌ لِمَا يَشَاءُ، حَوَّزُوا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى مَا يُنَاقِصُ الْحِكْمَةَ وَ مَا هُوَ الْأَمْرُ عَلَيْهِ فِي نَفْسِهِ.

تمام این‌ها از عطایای حقیقت حضرتی است که تجلی در آن صورت می‌گیرد، که ما آن را به منزله آینه‌ها قرار دادیم. پس هر که شناخت استعداد خود را، شناخته باشد قبول خود را، ولی چنان نیست که هر کس شناخت قبولش را، بشناسد استعدادش را، مگر بعد قبول گرچه بشناسد آن را به اجمال، جز آن که بعضی از اهل نظر از اصحاب عقل‌های ضعیف بر آنند که چون نزدشان ثابت شده که خدا هر چه خواهد انجام می‌دهد، بر خدا روا داشته‌اند آنچه را کاستی حکمت است در حالی که واقعیت چنین نیست.

و لِهَذَا عَدَلَ بَعْضُ النَّظَّارِ إِلَى نَفْيِ الْإِمْكَانِ وَ اثْبَاتِ الْوُجُوبِ بِالذَّاتِ وَ بِالغَيْرِ. وَ الْمُحَقِّقُ يُثَبِّتُ الْإِمْكَانَ وَ يَعْرِفُ خُصْرَتَهُ، وَ الْمُمَكِّنُ مَا هُوَ الْمُمَكِّنُ وَ مِنْ أَيْنَ هُوَ مُمَكِّنٌ وَ هُوَ بَعِيْنُهُ وَاجِبٌ بِالْغَيْرِ، وَ مِنْ أَيْنَ صَحَّ عَلَيْهِ اسْمُ الْغَيْرِ الَّذِي اقْتَضَى لَهُ الْوُجُوبَ. وَ لَا يَعْلَمُ هَذَا التَّفْصِيلَ إِلَّا الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ خَاصَّةً. وَ بَرَاءِ هَمِينَ، بَرَخِي از اهل نظر میل کرده است به نفی امکان و اثبات وجوب بالذات و بالغير، ولی محقق امکان را اثبات می‌کند، و می‌شناسد حضرتش را، و ممکن را، و آنچه را ممکن است، و از کجا او ممکن است، و [می‌داند که] او خود همان واجب بالغير است، و از کجا این اسم غیر، که مقتضی وجوب برای او شده است، بر او صادق آمده است. وَ عَلَى قَدَمِ شَيْثٍ يَكُونُ آخِرُ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ مِنْ هَذَا النَّوْعِ الْإِنْسَانِي. وَ هُوَ حَامِلٌ أَسْرَارِهِ، وَ لَيْسَ بَعْدَهُ وَلَدٌ فِي هَذَا النَّوْعِ. فَهُوَ خَاتَمُ الْأَوْلَادِ. وَ ثَوَلَدَ مَعَهُ أُخْتُ لَهُ فَتَخْرُجُ قَبْلَهُ وَ يَخْرُجُ بَعْدَهَا يَكُونُ رَأْسُهُ عِنْدَ رِجْلَيْهَا. وَ يَكُونُ مَوْلِدُهُ بِالصَّبِيِّ وَ لَعْنَةُ لَعْنَةِ أَهْلِ بَلَدِهِ. وَ يَسْرِي الْعُقْمُ فِي الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ فَيَكْثُرُ النِّكَاحُ مِنْ غَيْرِ وِلَادَةٍ وَ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ فَلَا يُجَابُ. فَإِذَا قَبَضَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ قَبَضَ مُؤْمِنِي زَمَانِهِ بَقِيَ مِنْ بَقِيِّ الْمُبْهَاتِ لَا يُجْلُونَ خَلَالًا وَ لَا يُحْرَمُونَ حَرَامًا، يَتَصَرَّفُونَ بِحُكْمِ الطَّبِيعَةِ شَهْوَةً مُجَرَّدَةً عَنِ الْعَقْلِ وَ الشَّرْعِ فَعَلَيْهِمْ تَقْوَمُ السَّاعَةُ.

و بر قدم شیث خواهد بود آخرین مولودی که از این نوع انسانی متولد می‌شود، و او حامل اسرار اوست، و بعد از او فرزندی از این نوع نباشد. پس، او خاتم فرزندان باشد، و با او خواهری برایش زاییده شود که پیش از او بیرون آید، و او بعد از آن خواهر خارج گردد، که سر او نزد پاهای آن خواهر باشد، و زادگاه او در چین است، و لغت او لغت اهل سرزمینش باشد، و نازایی ساری شود در همه مردان و زنان، و زناشویی‌های بدون زایمان بسیار گردد، و او مردم را به خدای خواند، و جواب داده نشود. چون خدای تعالی بگیرد او را و بگیرد مؤمنین زمانش را، باقی مانند کسانی که باقی می‌مانند چون حیوانات زبان بسته، که حلالی را حلال نمی‌دانند، و حرامی را حرام نمی‌شمارند، تصرف می‌کنند به حکم طبیعت از روی شهوت، بدون عقل و شرع، و بر آنها ساعت قیام کرده باشد.

2. اشاره: استاد عارف، آیه الله حسن زاده آملی- حفظه الله تعالی- در پایان شرح فص شیثی، بدون شرح این کلمات شیخ، چنین می‌فرماید:

در اینجا فص شیثی را خاتمه می‌دهیم. چند جای گفتار شیخ را چه در این فص و چه در فص آدمی متعمدا نیاوردیم تا وقتش فرارسد و در آخر این بحث که راجع به تمثیل ملکات اشاره‌ای شد بسیاری از اسرار روایات را برای ما حل می‌کند و در فص‌های بعدی پاره‌ای از این مطالب بهتر و بیشتر خود را نشان می‌دهند. گر چه در آمدن ملکات و علوم و معارف به صورت مثالی، بخصوص صور شریفه ارواح مؤمنین و کمالین به ویژه سفرای الهی را دیدن و از زبان آنها حرف شنیدن لذیذ است ولی فوق آن که رؤیت بی‌مثال است که کشف عقلی است شیرین‌تر و قوی‌تر است و "الی الله تصیر الأمور".

3. شرح پارسا: خواجه محمّد پارسا این کلمات شیخ را چنین توضیح داده است:

شرح: چون درین مرتبه مبدئیّت روشن کرده بود، و آن اولیّتی بود که شیث را بود، زیرا که او اول مولودی بود که حق- تعالی- او را به آدم بخشید، خواست تا در مقابل هر اولی آخری مناسب آن اول، به جهت ارتباط اولیّت و آخریّت، روشن گرداند. و مرتبه ختم که آخریّت است مثل آن بود. لا جرم بعد ازین به بیان اوصاف کمالیّت آخر مولود مشغول گشت و فرمود که ازین نوع انسانی، آخرین مولودی که باشد، ولی باشد، که حامل اسرار شیث و خازن علوم او باشد.

و هر چه از علم اسمای حق بر شیث- علیه السلام- مکشوف بود بر وی نیز مکشوف بود. و آن معانی از حضرت به وی موهبتی باشد که واسطه در میان نباشد. و آن شخص خاتم ولایت عامه گردد؛ تا بعد از وی سدّ باب ولایت شود. و ولایت به وی ختم گردد. و جمیع اولیا همه در ولایت اولاد وی‌اند. و بعد از وی ولدی دیگر درین نوع انسانی مولود نشود. و مراد از آن که گفت ولادت او در صین باشد، یعنی، آن خاتم از عجم بود. و هم شیخ در عنقای مغرب به این لفظ تصریح کرده که: هو أي الخاتم من العجم لا من العرب. و غرض از آن که فرمود که با وی خواهری در وجود آید، آن بود که آخرین ولادت مانند ولادت اول باشد.

چنانچه آفرینش حوا به آدم بود. چون اول مولود مذکری و مؤنثی بود، آخرین مولود هم مذکری و مؤنثی بود؛ و مراد از قیامت، قیامت کبرا است که در آن روز عالم همه در حق فانی گردید؛ و فناء ایشان سبب وصال ایشان گردد. اما نسبت با عالم صغیر، آدم روح کلی بود که همه ارواح اولاد ویند. و شیث روح جزویست که متعلق به بدن است. و مراد از مولود آخرین قلب است که حامل اسرار روح است، و اوست که مظهر مرتبه جمع است که ورای آن هیچ مرتبه نیست، و این جمعیت در آخر مقامات سالک حاصل می‌شود. و مراد از خواهر وی درین نشأت انسانیّت، نفس حیوانیّت است، که پیش از قلب متولد گشته است و در ولادت او، که اول ظهور وی است. مطیع نفس است. پس قوت شهوت و غضب، که هر دو به ثبات دو قدماند مر نفس را، که در میادین لذات و فلوّات مألوفات و استیفای شهوات، به آن می‌پیوند. و چون دل به تربیت روح کلی، از شیر علم لدنی نشو و نما گرفت و به سنّ تمیز میان ظاهر و باطن رسید و به حدّ بلوغ معارف حقیقت در آمد، چنانکه نفس داعی او بود به شهوات و لذات نفسانی، او داعی نفس گردد به معارف حقایق و معانی. و چون زمان استعدادات به آخر رسد، و اوان قابلیت منقضی شود، در نفس اثر اجابت آن پدید آید، و علت عقم در رجال و نساء، قوای فاعله و منفعله سرایت کند، و هیچ موجود از ایشان در وجود نیاید که به مرتبه دل رسد. و چون حق- عزّ و علا- قبض این دل کند به تجلّی ذاتی، تا در تحت اشعه جمال فانی گردد و مؤمنان زمان وی، که قوای روحانی و قلبی‌اند در آن تجلّی فانی شوند، قوای نفسانی و صور جسمانی بماند به صور بهایم، که اصلا استعداد ترقّی در ایشان «۱» نماند؛ نه ظلمت از نور دانند و نه طرح از سرور شناسند؛ به مجرد شهوت و محض استیفای لذات بهیمی مشغول گردند فارغ از حدّ شرع، تا قیامت صغری در رسد. و السلام.

4. شرح جندی: در شرح فصوص الحکم مویّدالدین (۲۸۴-۲۸۱) چنین آمده است:

شیخ- رضي الله عنه- فرمود: وَ عَلَى قَدَمِ شَيْثٍ يَكُونُ آخِرُ مَوْلُودٍ يُؤْتَى مِنْ هَذَا النَّوعِ الْإِنْسَانِيَّ. وَ هُوَ حَامِلٌ أَسْرَارِهِ، وَ لَيْسَ بَعْدَهُ وَلَدٌ فِي هَذَا النَّوعِ. فَهُوَ خَاتَمُ الْأَوْلَادِ. وَ ثُلُوكُهُ مَعَهُ أَحْتٌ لَهُ فَتَخْرُجُ قَبْلَهُ وَ يَخْرُجُ بَعْدَهَا يَكُونُ رَأْسُهُ عِنْدَ رِجْلَيْهَا. وَ يَكُونُ مَوْلُودُهُ بِالْصَّبِيِّ وَ لَعْنَةُ لَعْنَةِ أَهْلِ بَلَدِهِ. وَ يَسْرِى الْعَقْمُ فِي الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ فَيَكْثُرُ التَّكَاحُ مِنْ غَيْرِ وِلَادَةٍ وَ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ فَلَا يُجَابُ. فَإِذَا قَبِضَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ قَبِضَ مُؤْمِنِي زَمَانِهِ بَقِيَ مَنْ بَقِيَ مِثْلَ الْبَهَائِمِ لَا يُحْلَوْنَ خِلَالًا وَ لَا يُحْرَمُونَ حَرَامًا، يَتَصَرَّفُونَ بِحُكْمِ الطَّبِيعَةِ شَهْوَةً مُجَرَّدَةً عَنِ الْعَقْلِ وَ الشَّرْعِ فَعَلَيْهِمْ تَقْوَمُ السَّاعَةُ.

و بر قدم شیث خواهد بود آخرین مولودی که از این نوع انسانی متولد می‌شود، و او حامل اسرار اوست، و بعد از او فرزندی از این نوع نباشد. پس، او خاتم فرزندان باشد، و با او خواهری برایش زاییده شود که پیش از او بیرون آید، و او بعد از آن خواهر خارج گردد، که سر او نزد پاهای آن خواهر باشد، و زادگاه او در چین است، و لغت او لغت اهل سر زمینش باشد، و نازایی ساری شود در همه مردان و زنان، و زناشویی‌های بدون زایمان بسیار گردد، و او مردم را به خدای خواند، و جواب داده نشود. چون خدای تعالی بگیرد او را و بگیرد مؤمنین زمانش را، باقی مانند کسانی که باقی می‌مانند چون حیوانات زبان بسته، که حلالی را حلال نمی‌دانند، و حرامی را حرام نمی‌شمارند، تصرف می‌کنند به حکم طبیعت از روی شهوت، بدون عقل و شرع، و بر آنها ساعت قیام کرده باشد.

این عبد می‌گوید: بدان که چون آدم- علیه السلام- صورت ظاهریّ احدیت جمع جمیع کمالات اسمائیّ الهیّ ربّانیّ و کیانی است، که ظهور مواهب جودی امتنّانی به توسط او و در او به نحو وحدانیّ جمعی است، سپس ظهور تعینّات از ناحیه او به حسب حقائق اوّل و حروف ازل و بر ترتیبشان در وجود فرزندان است، پس اوّلین تعینّات بعد او- چنانچه بدان اشاره فرمود- از مرتبه فیض است، و لیکن تعینّ فیض و تحقّق آن نباشد مگر بین مفیض فیض و بین مفاض علیه، و مفیض الله فعّال است، و فیض او، که همان عطاء و هبه‌ی اوست بر دو وجه است، ذاتیّ و اسمائیّ، و مفاض علیه همان عالم است. و عالم دو عالم است، عالم جمع و عالم تفصیل، و ظهور اسماء در عالم تفصیل است، و ظهور جمع ذاتی در عالم جمع، و باید که حقیقت هبه این دو وجه را داشته باشد، و ظهور هبه از سوی قابل انفعالیّ، و از سوی واهب فعلیّ است. و حقیقت هبه دو نسبت ذاتیّ با فاعل و منفعل دارد، و تعینّ فیض در مراتب تفصیل فقط به حسب این دو وجه است، و آن از سوی فاعل تعینّ اسماء الهیّ کمالی در قابلیتات کملّ انبیاء است، و از سوی انفعال تعینّ کملّ آدمیّین در مظهریّت آن کمالات اسمائیّ است. پس، آدم- علیه السلام- مظهر احدیّت جمع اسماء و مظهر نفس واحده است، و از حیث اعتبار ذاتیّت ذات و إطلاق آن، تجلّی و اسم و صفت و حکم و وصفی نباشد.

و اعتبار دوم موجدیت ذات و مفیضیت و میدنیت آن است، و ظاهر می‌شود به حسب إطلاق و تقیید، و فعل و انفعال، و أسماء و ذات. پس، در پدر دوم - که همان شیث، علیه السّلام، باشد- تعین سرّ مرتبه فیاضیت و هبه و جود باشد، سپس تعین مواهب و جگم الهی و رحمانی ذاتی در کمال انبیاء بعد شیث- علیه السّلام-، چنانچه به زودی خواهد آمد، چه او مظهر احدیت جمع فیض رحمانی و علوم و هیئ روحانی نورانی است.

پس، اولین تعین أسماء در مرتبه جمعیت انسانی بعد مرتبه فیض با شیث- علیه السّلام- است، و آن با تجلیات تنزیهی در نوح- علیه السّلام- است بعد کمال ظهور اسرار تشبیه با قوم نوح، و نوح صورت احدیت جمع تنزیهات توحیدی است، و مظهر تجلیات أسماء سلبی مفیض نزاهت و طهارت الهی، و اُمت او- که قبول نکردند دعوت او را- مظاهر تشبیه بودند، که تشبیه کردند صور جسمانی را به صور اسمائی الهی نبوی.

سپس، مرتبه تقدیس و نزاهت و طهارت بالفعل در ادریس- علیه السّلام- است. سپس، تفصیل یافت حقائق نبوی، بعد تعین‌شان و ظهور احدیت جمع کمالات، در ابراهیم- علیه السّلام. و تحقق امامت او در اولادش، سلیمان- علیه السّلام- در مرتبه ظاهریت احدیت جمع کمالات اسمائی، و کامل شد در داود و سلیمان- علیه السّلام. سپس، ابتدا فرمود به ظهور مرتبه جمع در باطن، در کسانی که بعد سلیمان بودند تا عیسی- علیه السّلام- تا آن ظاهر شد کمال دعوت بطون در او.

سپس، کامل شد امر در مرتبه احدیت جمع جمع أسماء و ذات در مقام فردیت کمالی برزخی با محمد- علیه الصلاة و السلام. سپس، ابتدا فرمود به صور کمالی احدی جمعی در مرتبه باطن و ولایت با آدم الاولیاء، و همان اولین ولی مفرد در ولایت به ارث برده شد از نبوت ختمی محمدی است، و او همان علی بن ابی طالب- علیه الصّلاة و السّلام- است، و ظاهر شد حقائق جمعی کمالی- به نحو احدی جمعی- در مظاهر کمالات انسانی احدی جمعی از اولیاء و ورثه محمدیین الهیین تا آن که ختم شد ولایت عامّه به عیسی بن مریم- علیه السّلام.

و چون به انتهاء رسید مراتب تفصیل و هبی به نحو جمع و تفصیل در صورت‌های جمعی کمالی انسانی، و در صورت‌های تفصیلی فرقانی، نورانیّت در کمال انبیاء و اولیاء، و ظلمانیّت در فراغنه و جبابره و مرده و عفاریت، به نحو تمام، ظاهر شد ختمیت مرتبه هبه‌ای که مفتوح و مختتم بود از شیث- علیه السّلام- در آخرین مولودی که متولد می‌شود از نوع انسانی، که همان صورت ختمیت مرتبه هبه احدی جمعی کمالی انسانی باشد.

توأمان بودنش اشارت است به آن که هبه ذاتی و اسمائی است، و ذاتی فعلی عالی مذکر باشد، و اسمائی انفعالی سفلی مؤنث باشد، و آن به خاطر ذلك تقابلی است که در آن است.

و خروج انثی قبل ذکر اشارت است به این که مظاهر اسمائی ظاهریت هبه هستند، و آنها ظاهر و آشکار می‌شوند قبل هبه ذاتی احدی جمعی، و برای همین فرق سرش- که همان محلّ احدیت جمع قوای نفسانی او است، و رویش‌گاه اعصابی هستند که حسن و حرکت به توسط آنهاست - بین دو پای اوست، زیرا احدیت جمع بین جمع اول است، و آن دو است عدد زوج.

و چنانچه افتتاح صور جمع اول ناتج اول از ابوبین اول- یعنی آدم و حواء- زوج زوج بود، و می‌زاید برای آدم در هر شکمی توأمان (دو قلو)، که این اشاره است به آن که ظهور دو مرتبه فعل و انفعال نتیجه حاصل از صورت احدیت جمع مظهریت کمالی بین دو مرتبه حق و خلق، احدی جمعی است، همین گونه ختمیت یافت صورت بشریت، که نتیجه حاصل از این نوع است، زوج در صورت احدی جمعی، و متولد شد خاتم اولاد با خواهرش توأمان. این ضرب المثلی الهی است برای این سر و اشارتی به اختتام این مرتبه و هبی و حکمت نفثی مفتوح با آن در کلمه شیثی، نه مطلق و هب، چه الله و هاب است به طور دائم، و لیکن مرتبه و هب حکمی احدی جمعی کمالی ویژه خاتم صور وجودیه ظاهر شده اولاد در شیث، و خاتم اولاد آخرین صور مثلیه الهیه‌ای هستند که مثل زده شده‌اند برای ختمیت این مرتبه برای کسی که بفهمد از الله، و "كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ

أَلْفَى السَّمْعُ وَ هُوَ شَهِيدٌ" (۵۰:۳۷ ق)

و چون این مرتبه- احدیت جمعی کمالی نفسی مخصوص به اولین صورت در این نوع اخیر- ظاهر است در خاتم صور وجودی در دورترین مرتبه وجود و آخرین انواع نیز، اختتام پذیرفت این مرتبه با خاتم اولادی که متولد شد در دورترین سر زمین، که چین باشد، سپس منع شد از ظهور، و در نتیجه، زاییده نمی‌شود بعد از انسانی. این اشارتی است به آن که انزال حکمت‌های منتج کمال اخیر به نهایت رسیده، و اختتام یافته است این مرتبه، منقطع شده است این نوع در این نشاء و این دوره.

سپس، باقی می‌مانند بعد از شرار خلق، که نازل نمی‌فرماید الله سوی آنها حکمت را، پس، آنها حیواناتی باشند در صورت‌های انسانی برای اظهار کمال حقائق حیوانی طبیعی بهیمی و سبعی در صورت انسانی به نحو تمام بر اساس آنچه اقتضاء دارد طبیعت از حیث خودش، بدون وازعی (باز دارنده‌ای) عقلی، و مانعی حکمی یا شرعی، پس بر آنها قیام کرده باشد ساعت.

و خاتم اولاد اکمل زمان خودش است، و برای اوست از علوم و هبی و حکمت‌های نفثی ظاهر در کلمه شیثی تاثرین بهره و بیشترین نصیب، و دعوت می‌کند سوی الله با احکام حکمتش، ولی اجابت نمی‌شود دعوتش، پس قبض می‌فرماید او را الله به سوی خود، و قبض می‌فرماید همراه او و بعد او مؤمنین زمانش را.

و ولادت خواهرش قبل او نیز اشاره است به این که تحقق مرتبه فاعلیت بعد تعیین مرتبه انفعال است، و ولادت او بعد خواهرش تصحیح ختمیتش می‌باشد، زیرا اگر قبل خواهرش به دنیا می‌آمد، آن خواهر خاتم می‌بود، و برای همین، طرد نفمود این حکمت‌ها را هر دو همزاد.

و قرار گرفتن سرش نزد دو پای او اشارتی است دیگر نیز به آن که احدیت جمعی کمالی ختمی فقط بعد ظهور رتبه تفصیل ظاهر می‌شود برای تحقق آخریت. پس فهم کن!

و بدان که این حکمت نفثی مشتمل است بر مکاشفاتی عالی، و قواعدی علمی، و قوانینی کشفی حکمی، پس، تدبّر کن آنها را با فهم درخشان خود، و با نور ایمان صائب خود تا دست یابی بر گنجینه‌های حکمت‌های نازل شده بر طریق اُمم، از مقام اَقدم، بر مظهر اَکمل اُجمع اَتمّ، و منظر احسن اعدل اَقوم، محمّد- صلی الله علیه و سلّم.